

مسیح مهاجری: از آیت الله مصباح صوت و فیلم داریم که می گوید مردم چه کاره اند؟!

دولت رئیسی، دست دولت احمدی نژاد را از پشت بسته است#۴۷; آقای هاشمی به امام گفت من را محاکمه و اعدام کنید!

مسیح مهاجری عنوان کرد: ما زمان احمدی نژاد فکر می کردیم بدترین دولتی که در این کشور سر کار آمده، دولت احمدی نژاد است ولی الان می بینیم نه، همین دولت فعلی دست احمدی نژاد را از پشت بسته است.

به گزارش سایت خبری پرسون، مسیح مهاجری، در آستانه سالگرد درگذشت آیت الله هاشمی هم از جای خالی آیت الله روایت کرد هم از شرایط بحرانی فعلی که حتی بدتر از دوران احمدی نژاد است. او روند هاشمی زدایی را تایید می کند و معتقد است باید به عبور از این روزها امیدوار بود.

با دقت و وسواس کلمات در توصیف آیت الله هاشمی را انتخاب می کند، چه وقتی که می گوید: «آقای هاشمی انسان بزرگی بود»، یا آنجا که تاکید دارد: «آیت الله هاشمی آزاداندیش و عالم بود» یا حتی وقتی او را «مدیر بحران ها» می داند.

حجت الاسلام و المسلمین مسیح مهاجری ۷ سال بعد از درگذشت آیت الله هاشمی، در دفترش در روزنامه جمهوری اسلامی روایتی داشته از سال ها رفاقت با آیت الله و از دلتنگی هایش برای مردی بگوید که از نگاه او «خوشفکر، فعال، اعتدالی و با تفکر حزبی» بود.

از روند هاشمی زدایی که می پرسیم، می گوید: «آدم های کوچک از انسان های بزرگ می ترسند و همین بس است که بگوییم آقای هاشمی چون بزرگ بود سانسور شد و اجازه کار پیدا نکرد.»

گپ و گفت به آیت الله مصباح و نگاهش به جمهوریت که می رسد، ضمن احترام به جایگاه علمی آن مرحوم، می گوید: «از آیت الله مصباح صوت و فیلم داریم که می گوید مردم چه کاره اند؟!»

مسیح مهاجری همانقدر که شرایط فعلی را بحرانی می داند و حتی بدتر از دوران محمود احمدی نژاد اما بازهم امیدوار به عبور از این شرایط است و تاکید دارد: «با اینکه گوش شنوایی نیست ولی من باز هم امیدوار هستم»

در خلال این گفتگو گریزی نیز به ماجرای اقدام عجیب دولت رئیسی در قطع آگهی دولتی روزنامه جمهوری اسلامی زدیم و او تاکید کرد: «اولین بار است روزنامه تحریم اقتصادی می شود اما عقب نشینی نخواهیم کرد و کنار مردم هستیم.»

مشروح گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین مسیح مهاجری، مدیرمسئول روزنامه جمهوری اسلامی را بخوانید:

*آقای مهاجری! این سؤال را قاعدتاً باید از خانواده آیت الله هاشمی و دوستان و رفیقان ایشان بپرسیم، چقدر دلتنگ آقای هاشمی می شوید؟

شخصاً به دو دلیل خیلی وقت ها به یاد آقای هاشمی می افتم. یکی آن دوستی و نزدیکی که از نظر روابط عاطفی با هم داشتیم، من تقریباً هر هفته ایشان را می دیدم، یک قرار ملاقات هفتگی با ایشان داشتم، گاهی وقت ها هم که کاری پیش می آمد، این ملاقات ها بیشتر از یک بار در هفته هم می شد.

آیت الله هاشمی، مدیر بحران ها بود

یکی دیگر هم اوضاع کشور را که می بینم خیلی وقت ها به یاد ایشان می افتم. ایشان واقعاً مدیر بحران ها بود. یعنی اولاً از به وجود آمدن بحران جلوگیری می کرد و ثانیاً اگر بحرانی به وجود می آمد، می دانست چطور آن را مدیریت کند و به یک شکل درستی آن بحران را پایان دهد. در این هفت سالی که از فقدان آقای هاشمی گذشته، بحران های زیادی داشتیم و حتی معتقدم بحران ها خیلی بیشتر شده است. همین موضوع نشان دهنده این است که وجود ایشان خیلی مفید بود و همین هم باعث می شود که من خیلی وقت ها به یاد ایشان بیفتم.

آقای هاشمی انصافاً جزء آزاد اندیش ها بودند و در این آزاد اندیشی هم در واقع در مراتب بالا قرار داشتند و همین باعث شده بود که هم خودشان از نظر فکری متحول شوند و هم سعی می کرد که مدیریت و جامعه را متحول کند.

دلم خیلی برای آقای هاشمی تنگ می شود زیرا...

*احساس می کنم این «جای خالی» آقای هاشمی برای خود شما یک حسرت است؟

طبیعی است، علاوه بر این دو نکته‌ای که گفتم، حتی اگر فرض کنید من اصلاً هیچ آشنایی هم با ایشان نداشتم ولی یک انسان برجسته‌ای مثل آقای هاشمی با آن ویژگی‌هایی که داشت که بسیاری از بزرگان برای ایشان عنوان شناسنامه انقلاب را در نظر گرفته بودند و واقعاً هم از پایه‌های اصلی انقلاب و نظام بود و خیلی هم برای اعتلای ایران تلاش می‌کرد و خدمات برجسته‌ای هم داشت، برای یک چنین آدمی دل آدم خیلی تنگ می‌شود و حسرت دارد که چرا رفت و نیست و می‌توانستیم اگر بود از وجودش هم برای پیشرفت ایران هم برای جلوگیری از خیلی از ضایعاتی که این مدت پیش آمده است، استفاده کنیم.

*آقای مهاجری! صحبت‌های شما و نوشته‌ها و یادداشت‌های شما مخصوصاً در این چند سال اخیر، جنسش از جنس همان دغدغه‌هایی است که آیت‌الله هاشمی نسبت به بعضی از مسائل کشور داشتند، خودتان را در بیان این نگرانی‌ها و دغدغه‌ها تنها حس می‌کنید؟

الحمدلله دوستانی هستند که دغدغه دارند، می‌نویسند و صحبت می‌کنند. این طور نیست که من احساس تنهایی کنم. یک احساس دیگری به جای تنهایی دارم، و آن این است که احساس می‌کنم که آنچه البته به جایی نرسد فریاد است. این خیلی نگران‌کننده است.

آقایان به تذکرها توجه نمی‌کنند و گوش شنوایی وجود ندارد

یعنی گوش شنوایی وجود ندارد و آقایانی که در مصدر امر هستند، هر کاری دل‌شان می‌خواهد می‌کنند، به تذکرها هم توجه نمی‌کنند و حتی تذکرها را خیرخواهانه نمی‌دانند، عنوان سیاه‌نمایی به آن می‌دهند و حاضر نیستند بپذیرند که بالاخره آنها هم انسانند و ممکن است اشتباهی داشته باشند.

همه کارهای خودشان را کارهای درست و بی‌عیب تلقی می‌کنند و معتقدند که هیچ کس حق ندارد به آنها ایراد بگیرد و اعتراض کند. این احساس است که ما را آزار می‌دهد. والا نه تنها نیستیم و هستند کسانی که می‌گویند، می‌نویسند و انتقاد می‌کنند. خوب هم هست. یعنی من در سطح رسانه‌ای در کشورمان الان احساس کمبود نمی‌کنم. احساس می‌کنم دوستانی هستند که هر کدام به نوبه خودشان و به فراخور وضعیت خودشان مطالبی می‌نویسند و می‌گویند و نقد می‌کنند. نقدها هم خیرخواهانه و دوستانه است. برای این است که مشکلات را بیان کنند و جلوی ضایعات را بگیرند و مسئولین را راهنمایی کنند منتهی گوش مسئولین بدهکار نیست.

به عبور از این شرایط فعلی امید دارم

*امیدی به عبور از این شرایط دارید؟ مشابه این شرایط را قبلاً تجربه کرده‌اید؟

بله. ما هم مشابه‌اش را داشتیم که یک نمونه‌اش زمان احمدی‌نژاد بود، هم اینکه من همیشه امیدوارم. من از این بُعد به آقای هاشمی خیلی نزدیک هستم. آقای هاشمی خیلی امیدوار بود. یکی از ویژگی‌های آقای هاشمی امیدواری بود. اگر امیدوار نبودم چیزی نمی‌نوشتیم و نمی‌گفتم. با اینکه گوش شنوایی نیست ولی من باز هم امیدوار هستم که این نوشته‌ها تأثیر بگذارد، چون براساس خیرخواهی است و خیرخواهی به هر حال با کمک خدا همراه می‌شود و خدا یاری می‌کند، حالا دیر یا زود به هر حال إن شاء الله اثر می‌گذارد.

همه این مطالبی که همه خیرخواهان می‌گویند و می‌نویسند و مطالبی که مردم مطرح می‌کنند، از باب کمک کردن است و من این امید را دارم که خدا کمک کند و تحولی ایجاد شود. در درجه اول خود این آقایان متحول شوند، گوش‌شان شنوا شود و تغییر رویه بدهند. من دنبال این نیستم که بگویم این نباشد، آن باشد. من می‌گویم شما باشید ولی درست عمل کنید. بالاخره از خدا خیلی کارها برمی‌آید، یکی‌اش هم این است.

دولت رئیسی، دست دولت احمدی‌نژاد را از پشت بسته است

*به دوره احمدی‌نژاد اشاره کردید، برخی معتقدند این دوره اخیر حتی قابل مقایسه با دوره احمدی‌نژاد هم نیست، به خاطر اینکه تندرها در نهادهای کلیدی نظام قدرت زیادی گرفته‌اند، این تحلیل را قبول دارید؟

بله. اخیراً با یکی از دوستان که صحبت می‌کردم همین را گفتم. گفتم ما زمان احمدی‌نژاد فکر می‌کردیم بدترین دولتی که در این کشور سر کار آمده، دولت احمدی‌نژاد است ولی الان می‌بینیم نه، همین دولت فعلی دست احمدی‌نژاد را از پشت بسته است. علت این وضعیت بدتر هم این است که احمدی‌نژادی‌ها و گروه دیگری تندروتر از آنها، همه با هم دست‌اندرکار هستند. آن وقت فقط احمدی‌نژادی‌ها بودند هر کاری می‌کردند، خرابکاری می‌کردند و خود اصولگراها به آن دولت می‌گفتند دولت انحرافی!

یکی از شاگردان آقای مصباح مقاله‌ای نوشته و سعی کرده بود به این نکته تکیه کند که ایشان خیلی به آرای مردم اهمیت می‌داد. من حساس شدم، مقاله طولانی هم بود و آن را خواندم ولی هر چه خواندم دیدم نه، چیزی نیست که این مطلب را ثابت کند و از خود ایشان هم به صورت فیلم و صدا داریم که همین مطلب را می‌گوید که مردم چه کاره‌اند؟! حتی با این تعبیر داریم.

چیزی که که ما از اول می‌گفتیم ولی آنها بعدها گفتند و اعتراف کردند. الان، هم آن احمدی‌نژادی‌ها سرکارند هم یک عده تندتر از آنها اضافه شده‌اند، به همین دلیل، بله، بدتر از آن دوران است.

میدان را بسته اند و جلوی ورود افراد معتدل را گرفته اند

*آقای مهاجری! سال ۹۲ برای عبور از دولت احمدی‌نژاد آن تاکتیکی که آقای هاشمی اتخاذ کردند چه کاندیدا شدنشان، چه نزدیک کردن طیف‌های اعتدالی و اصلاح طلب به یکدیگر و حمایت از آقای روحانی، زمینه ساز عبور از آن دوره را فراهم ساخت، فکر می‌کنید برای عبور از شرایط فعلی چه تاکتیکی باید اتخاذ کرد، الان که نه هاشمی وجود دارد نه میانه روها دستی در قدرت دارند و....

افرادی هستند منتهی به آنها اجازه ورود به میدان عمل داده نمی‌شود. همین انتخابات ۱۴۰۰ اینطوری که رقم خورد، در واقع میدان را بستند و جلوی ورود افرادی که معتدل بودند و می‌توانستند کاری انجام دهند را گرفتند. اگر همین وضع ادامه پیدا کند که شواهد همین را نشان می‌دهد، نمی‌شود آدم‌هایی که معتدل هستند و می‌توانند کاری انجام دهند بر سر کار بیایند.

تنها در صورتی این شرایط پیش می‌آید که در کلان نظام تصمیم بگیرند که انتخابات رقابتی و آزاد و انتخابات سالم عملیاتی شود تا مردم نیز رغبت به مشارکت حداکثری داشته باشند. معتمد این نکته‌ها درباره انتخابات گفته می‌شود ولی به آنها عمل نمی‌شود، تا الان که اینطور بوده بنابراین نمی‌توان امید داشت که به این زودی‌ها آن افراد معتدل که می‌توانند کاری انجام دهند، بیایند و امور را در دست بگیرند.

شرطش این است که خود آقایان که در بالا هستند این مسیر را تغییر دهند، این سیاست را عوض کنند، اجازه ورود بدهند، افراد بیایند مطرح شوند، مردم تصمیم بگیرند. من معتقدم مردم ما درست تصمیم می‌گیرند. اگر میدان عمل باز باشد، آنها برای انتخاب واقعاً امکان داشته باشند، درست تصمیم می‌گیرند اما اینکه یک عده خاصی را به آنها معرفی کنیم و بگوییم همین‌ها را انتخاب کنید! خب اینکه فایده‌ای ندارد. انتخاب وقتی درست درمی‌آید که مردم واقعاً بتوانند انتخاب اصلح کنند. افراد مورد نظر در این عرصه داشته باشند و آنها را بتوانند انتخاب کنند. با این محدودیت‌هایی که ایجاد می‌کنند، نمی‌شود.

آیت الله هاشمی، خوشفکر و عالم بود

*همانطور که اشاره کردید آیت‌الله هاشمی یکی از چهره‌های پرنفوذ در جمهوری اسلامی بودند، این نفوذ، قدرت مدیریت و جایگاه سیاسی که آیت‌الله هاشمی داشتند از نگاه شما محصول چه مؤلفه‌هایی بود؟

آقای هاشمی بیش از نیم قرن در صحنه‌های سیاسی بود، هم مبارزه هم مدیریت. مدیریت ایشان هم انواع و اقسام داشت؛ مدیریت تقنینی، مدیریت اجرایی، مدیریت نظارتی.

علاوه بر این ایشان یک انسان تحصیلکرده و عالمی بود. واقعاً صاحب اطلاعات خیلی قوی دینی و اجتماعی بود. نکته سوم اینکه ایشان ذاتاً یک انسان خوشفکری بود و نکته چهارم هم اینکه ایشان آدم فعالی بود. خب این ویژگی‌ها وقتی در یک آدم باشد، به طور طبیعی هم می‌تواند در مسائل مختلف جامعه تأثیرگذار باشد، هم مردم وقتی چنین کسی را داشته باشند، به او اقبال می‌کنند.

حتی در بین روحانیت نیز عده ای علیه آیت الله هاشمی تبلیغ می کردند

یک چیز عجیب در زندگی آقای هاشمی که تا حالا خیلی باز نشده این است که بیشترین تبلیغات سوء علیه آقای هاشمی و سمپاشی نه فقط از ناحیه دشمنان خارجی بلکه از سه ناحیه، دشمنان خارجی، دشمنان داخلی و خود مسئولین داخلی صورت می‌گیرد. این قسمت سوم از دو قسمت دیگر هم خیلی مهم‌تر است. کمتر کسی را داشته‌ایم که این طور همه جانبه مخصوصاً ازسوی آن ضلع سوم مورد حمله شدید قرار گیرد. آقای هاشمی تنها کسی است که علیه او با این شدت و جامعیت تبلیغ شد اما در عین حال هم خودش در میدان ماند و در نرفت، هم در آخرین انتخاباتی که برگزار شد، بیشترین رأی را در سطح کشور آورد.

در انتخابات خبرگان پنجم ایشان هم کاندیدا شدند هم لیست دادند. اولاً لیست‌شان کامل رأی آورد، ثانیاً خود ایشان بالاترین رأی خبرگان تاریخ نظام جمهوری اسلامی را آورد، علیرغم آن همه تبلیغات سوء که علیه ایشان شد. تبلیغاتی که از تلویزیون، رادیو، روزنامه‌های وابسته به دولت و نظام علیه ایشان شد، حتی ایشان سال‌های سال و در واقع ۲۰ سال بایکوت شده بود و دشمن علیه ایشان تبلیغ می‌کرد، در داخل هم یک عده خاصی علیه ایشان تبلیغ می‌کردند، حتی در میان روحانیت!

تشییع جنازه آیت الله هاشمی، تاریخی و عجیب بود

با این حال یک چنین جایگاهی در چشم مردم داشت و دیدید وقتی ایشان از دنیا رفت، بدون هیچ تبلیغات و تلاشی، تشییع جنازه آقای هاشمی برگزار شد و واقعاً یک تشییع جنازه تاریخی بود. این چیزها را نمی‌گویند ولی این یک واقعیت است. من در آن تشییع جنازه بودم، واقعاً تشییع جنازه تاریخی عجیبی بود. برای کسی که این همه علیه او کار شده بود. تا آن شب رحلت اسمی از ایشان در رادیو و تلویزیون نمی‌بردند، تا از دنیا رفت، شروع کردند به گفتن اینکه «ای آیت‌الله هاشمی! مرد بزرگ!...»

آیت الله هاشمی واقعاً مدیر بحران‌ها بود. یعنی اولاً از به وجود آمدن بحران جلوگیری می‌کرد و ثانیاً اگر بحرانی به وجود می‌آمد، می‌دانست چطور آن را مدیریت کند و به یک شکل درستی آن بحران را پایان دهد. در این هفت سالی که از فقدان آقای هاشمی گذشته، بحران‌های زیادی داشتیم و حتی معتمد بحران‌ها خیلی بیشتر شده است. همین موضوع نشان‌دهنده این است که وجود ایشان خیلی مفید بود.

من در روز تشییع جنازه بودم و دیدم مردم از شهرهای مختلف و از راه دور آمده بودند. این نفوذ مردمی بی‌علت نبود. کسی که این همه بر ضدش تبلیغات شده بود در عین حال این همه نفوذ داشت. این نفوذ هم به همان چهار ویژگی که گفتم برمی‌گردد و واقعاً ایشان دارای این خصوصیات بودند. علاوه بر این، آقای هاشمی اهل ریا و خودنمایی و صنعتی کار کردن نبود، واقعاً خدمت می‌کرد و خودش راهمان‌طور که بود نشان می‌داد.

*آقای مهاجری! برخی‌ها معتقدند که آیت‌الله هاشمی وقتی از مناصب و مسئولیت فاصله گرفت ارتباطش با مردم بیشتر شد و از یک مقطعی حتی تربیون مردم در انتقاد از نظام شد، و به نوعی می‌توان گفت واقع‌تر و مردمی‌تر شد، این تحلیل را می‌پذیرید؟

بله. درست است. خود من هم این نکته را به ایشان گفتم و حتی در یکی از کتاب‌هایم این را نوشتم. خاطرم هست ما با هم به عربستان رفته بودیم، یک سفر حج عمره‌ای که با هم بودیم. من دیدم که ایشان در آن سفر که سفر دوم ایشان در دوران نظام جمهوری اسلامی بود، اصلاً درخواست اینکه بروند داخل کعبه و داخل ضریح حضرت رسول (ص) در مدینه را نکردند، فقط همین‌طور رفتند زیارت کردند. من به ایشان گفتم شما دفعه قبل داخل ضریح حضرت رسول در مدینه رفتید و در مکه هم داخل کعبه رفتید. (در کعبه را باز می‌کنند بعضی‌ها را به داخل آن می‌برند و ایشان رفته بودند.)

به آیت‌الله هاشمی گفتم تغییر کرده اید

ایشان در پاسخ به من یک نکاتی را مطرح کردند، از جمله اینکه گفتند دفعه قبل وقتی از در کعبه بیرون آمدم دیدم یک عده‌ای با حسرت به من نگاه می‌کنند، برای همین دیگر رغبت نکردم این کار را بکنم و آن صحنه برای من جالب نبود. ولی خود من به ایشان گفتم آقای هاشمی این یک تفاوتی است که شما پیدا کردید، مربوط به دوران قبل و حالاست.

یک زمانی انسان در یک مناصبی هست یا تازه از یک منصبی کنار رفته هنوز یک چیزهایی در وجودش هست، آنها را دنبال می‌کند ولی وقتی یک مقدار فاصله گرفت، تغییر می‌کند. من به آقای هاشمی گفتم شما تغییر کرده‌اید. ایشان هم رد نکرد. این را من در روزنامه منتشر کردم و به صورت کتاب چاپ شد.

این روحیه خیلی هم طبیعی است. یعنی انسان وقتی در قدرت است، قدرت یک لوازم و حواشی دارد، یک عوارضی دارد که این عوارض منفی‌اش خیلی بد است. خیلی از این آقایانی که الان می‌بینید که یک کارهایی می‌کنند که نباید بکنند و یک حرف‌هایی می‌زنند که نباید بزنند، به خاطر همین است که قدرت آنها را گرفته است. اگر آنها در قدرت نباشند نه آن طور عمل می‌کنند و نه آن طور حرف می‌زنند، حتی عکس این حرف‌ها را می‌زنند.

این خیلی عجیب نیست، مگر نوادری از انسان‌ها که مهذب باشند و یک وضعیت خاصی داشته باشند. آقای هاشمی خیلی آدم مهذبی بودند ولی به هر حال قدرت و شهرت یک اقتضائاتی دارد اما وقتی که از قدرت کنار رفتند و در آن شرایط دیگر بودند، مخصوصاً در شرایطی که خیلی هم ایشان را مورد حمله قرار می‌دادند هم تحریم کرده بودند از جهات مختلف، خیلی طبیعی بود که این حالت‌هایی که دیدید و الان گفتید برایشان پیش بیاید.

آیت‌الله هاشمی انصافاً آزاداندیش بود

*می‌توان علت را این دانست که ایشان یک شخصیتی داشتند که خیلی در زمان متوقف نمی‌شد؟ در واقع یک روندی از تحول فکری را در هاشمی دوره مبارزه، هاشمی دوره ریاست مجلس، هاشمی دوره ریاست جمهوری و حتی هاشمی بعد از سال ۸۸ دیدیم که تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد و خیلی شخصیت متوقف در زمان نداشتند و متناسب با زمان تحولات فکری در ایشان رخ می‌داد و...

آدم‌ها در این زمینه دو جور هستند. بعضی‌ها خیلی متحجر هستند، فکرشان را حاضر نیستند تغییر دهند و در همان فکری که دارند، می‌مانند. یکی از خصوصیات تحجر این است که این افراد ایستایی دارند، قادر نیستند تغییر کنند.

نوع دیگر آدم‌ها کسانی هستند که این حالت تحجر را ندارند و برای ایجاد تغییر آمادگی دارند و آزاد اندیش هستند. آقای هاشمی انصافاً جزء آزاد اندیش‌ها بودند و در این آزاد اندیشی هم در واقع در مراتب بالا قرار داشتند و همین باعث شده بود که هم خودشان از نظر فکری متحول شوند و هم سعی می‌کرد که مدیریت و جامعه را متحول کند.

آقای هاشمی به امام گفت من را محاکمه و اعدام کنید ولی مساله جنگ را تمام کنید

ایشان یک زمانی بیشترین حملات را به آمریکا کرد. زمانی بود که احساس می‌کرد باید با آمریکا این طوری برخورد کند. یک زمانی خود ایشان گفتند من رفتم با امام (ره) صحبت کردم که بس است دیگر. بیاپید یک جوری این موضوع آمریکا را حل کنیم چرا که مملکت نمی‌تواند این طوری ادامه پیدا کند. این تحول است.

در خیلی از مسائل همین‌طور بودند. در مسئله جنگ آقای هاشمی فرمانده جنگ بود، خیلی از عملیات‌ها با فرمان ایشان صورت گرفت. آخر کار آن کسی که بالاخره جنگ را تمام کرد آقای هاشمی بود. رفت خدمت امام(ره) صحبت کرد گفت اگر مشکلی هم برای پذیرش قطعنامه وجود دارد، گردن من بیندازید. من را محاکمه و اعدام کنید ولی مسئله را تمام کنید که دیگر جنگ نباشد.

در مسئله جنگ آقای هاشمی فرمانده جنگ بود، خیلی از عملیات‌ها با فرمان ایشان صورت گرفت. آخر کار آن کسی که بالاخره جنگ را تمام کرد آقای هاشمی بود. رفت خدمت امام(ره) صحبت کرد گفت اگر مشکلی هم برای پذیرش قطعنامه وجود دارد، گردن من بیندازید. من را محاکمه و اعدام کنید ولی مسئله را تمام کنید که دیگر جنگ نباشد.

این علاوه بر فداکاری که در این صحبت و این نوع برخورد وجود دارد که کاملاً مشهود است، نتیجه آن تحول فکری است. یعنی تا آن تحول نباشد، این

فداکاری هم دنبالش نیست. ایشان یک آدم آزاد اندیشی بود و زمینه‌های خوبی برای تحول فکری هم در خودش داشت هم برای اینکه در جامعه تحول ایجاد کند.

*یک ویژگی آیت‌الله هاشمی همان فراجناحی و اعتدالی بودن نگاه سیاسی ایشان بود. همان اعتدالی که ما در سال‌های آخر از ایشان دیدیم آیا یک ظهور و بروز ناگهانی داشت و متناسب با شرایط زمانی و سیاسی بود یا نه؟ شما که ایشان را در مقاطع مختلف درک کرده بودید، مخصوصاً در دوره حضورشان در حزب جمهوری اسلامی، آیا این ویژگی از همان زمان در ایشان بود؟

من یک مطلبی را از حزب جمهوری اسلامی برایتان نقل کنم که یک سند است و خیلی روشن مطلب را جواب می‌دهد.

آقای خامنه ای گفت، آقای هاشمی رئیس مجلس شود

وقتی که اولین مجلس شورای اسلامی تشکیل شد، چون حزب جمهوری اسلامی در آن مجلس اکثریت داشت، به طور طبیعی رئیس مجلس باید از حزب انتخاب می‌شد. در جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بعضی‌ها پیشنهاد کردند که آقای خامنه‌ای رئیس مجلس شود. یعنی اولین مجلس نظام جمهوری اسلامی رئیسش آقای خامنه‌ای شود. خود آقای خامنه‌ای در همان جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی صحبت کردند گفتند که نه! آقای هاشمی رئیس مجلس شود. پرسیدند چرا؟ ایشان استدلال کردند گفتند من گاهی مواقع تند می‌شوم، آقای هاشمی آدم معتدلی است.

این یک نکته خیلی صاف و روشن از اتفاقی است که در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در آن زمان یعنی در ابتدای سال ۵۹ اتفاق افتاد، یعنی هنوز وارد دهه ۶۰ هم نشده بودیم. یک سال و خردهای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بود که انتخابات مجلس انجام شده بود و بنا بود که مجلس از ۷ خرداد ۱۳۵۹ فعالیتش را شروع کند، باید یک تمهیدی می‌شد که حزب یک آمادگی پیدا کند که چه کسی باید رئیس مجلس شود. من آن زمان مسئول سازمان شهرستان‌های حزب بودم، باید زمینه را برای انتخاب رئیس مجلس فراهم می‌کردیم، نماینده‌های مختلف را می‌دیدیم و با آنها صحبت می‌کردیم و می‌گفتم نظر حزب این است که چه کسی رئیس مجلس شود.

هاشمی از همان ابتدا در حزب جمهوری اسلامی معتدل بود

در نهایت هم آقای هاشمی در شورای مرکزی انتخاب شدند و بعد هم به نمایندگان مجلس منتقل شد و در مجلس هم ایشان مطرح شد و رأی آورد. این یعنی چی؟ یعنی اینکه آقای هاشمی از همان ابتدای حزب جمهوری اسلامی آدم معتدلی بود. البته اعتدال یک چیزی نیست که یک درجه داشته باشد، درجات مختلف دارد. به قول ما طلبه‌ها مقول به تشکیک است، ذره ذره ممکن است بیشتر شود یا متفاوت شود اما آقای هاشمی از ابتدا در مدیریت‌ها اعتدال را داشتند. البته دوران انقلاب و مبارزات انقلابی یک اقتضائاتی داشت و ممکن است حرکت‌های تندی هم صورت گرفته باشد اما مدیریت در ایشان تأثیر گذاشت برای اینکه این اعتدال خیلی در شخصیت شان قوی‌تر شود و درجات بهتری پیدا کند هم مدیریت مجلس، هم مدیریت اجرایی دوران ریاست جمهوری و هم بعداً در مجلس خبرگان رهبری و هم در مجلس تشخیص مصلحت نظام. هر کدام از مدیریت‌ها اقتضائاتی دارد و براساس آن اقتضائات این اعتدال تکامل پیدا کرد.

حزب جمهوری اسلامی بعد از هفتم تیر، یتیم شد

*نگاه آقای هاشمی به بحث توقف فعالیت حزب جمهوری اسلامی آن موقع چه بود؟ چون به نظر می‌رسد که ایشان یک روحیه حزب‌گرا داشتند ولی در مورد توقف فعالیت حزب چه نظری داشتند؟

حزب جمهوری اسلامی بعد از هفتم تیر به نوعی یتیم شد. آقای بهشتی که شهید شده بودند، آقای موسوی اردبیلی که در انتخابات ریاست جمهوری اول به دلایلی کنار رفت بودند، سه نفر باقی مانده بودند که آقای خامنه‌ای، آقای هاشمی و آقای باهنر بودند. بعد از انفجار هفتم تیر تا یک مدتی آقای باهنر هم بودند ولی در شهریور ۶۰ ایشان هم با آقای رجایی شهید شدند و عملاً دو نفر از موسسین باقی مانده بودند؛ آقایان خامنه‌ای و هاشمی.

این دو نفر نیز بعد از هفتم تیر دیگر هیچ وقت در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی برای رسیدگی به امور و برای شرکت در جلسات نیامدند. جلسه هم فقط جلسه شورای مرکزی نبود، جلسات مختلفی در حزب وجود داشت. این جلسات یا در ریاست جمهوری و دفتر آقای خامنه‌ای که آن موقع رئیس‌جمهور بودند برگزار می‌شد یا در مجلس که آقای هاشمی رئیس مجلس بودند برگزار می‌شد.

گاهی جلسه شورای مرکزی، جلسه دفتر سیاسی، جلسه هیات اجرایی بود و گاهی جلسات فوق‌العاده‌ای بود که از طرف دبیرکل که بعد از آقایان بهشتی و باهنر، به آقای خامنه‌ای محول شده بود برگزار می‌شد. در دفتر مرکزی هم افراد دیگری به عنوان نماینده یا قائم مقام از طرف دبیرکل امور را اداره می‌کردند.

فکر می‌کردیم بدترین دولتی که در این کشور سر کار آمده، دولت احمدی‌نژاد است ولی الان می‌بینیم نه، همین دولت فعلی دست احمدی‌نژاد را از پشت بسته است. علت این وضعیت بدتر هم این است که احمدی‌نژادی‌ها و گروه دیگری تندروتر از آنها، همه با هم دست‌اندرکار هستند.

دوری این دو چهره و مشغول بودن‌شان به کارهای خیلی زیاد آن روزها، باعث شده بود که واقعا به حزب و کارهایش نمی‌رسیدند. مثلاً آقای خامنه‌ای فقط درگیر کارهای ریاست جمهوری نبودند، ایشان رئیس شورای عالی دفاع هم بودند و کارهای دیگری داشتند. یا آقای هاشمی رئیس مجلس بودند ولی هزارتا کار دیگر به گردنش بود، آنهم در شرایط بحرانی که آن روزها وجود داشت و باید همه مسائل مملکت را مدیریت کنند. بنابراین طبیعی بود که به کارهای حزب نمی‌رسیدند و حزب یک جریان شناوری شده بود، چون از اول هم حزب، حزب نبود، یک طیف بود، یک جریان بود، مثلاً یک عده خودشان تفکری داشتند و مؤتلفه بودند، یک عده‌ای تفکر دیگری داشتند که بعداً حزب تمدن اسلامی شدند، یک عده‌ای تفکر دیگری داشتند که حالا جدا

جدا برای خودشان یا رفتند یا اینکه خطوطی داشتند. به هر حال حزب یک جریان نبود، چند جریان بودند و در واقع طیف وسیعی بود. اینها برای خودشان هر کاری که دلشان خواست کردند و حزب آن انسجام زمان آقای بهشتی را دیگر نداشت و همین باعث شد که در گوشه و کنار کشور یک اتفاقاتی افتاد که خوشایند نبود.

در یک مورد من خودم از طرف همین دو بزرگوار یعنی دو عضو باقی مانده از موسسین حزب مسئول شدم که بروم رسیدگی کنم، ماجرا این بود که یک بنده‌دایی که نماینده حزب در شهری بود، با جهاد و سپاه اختلاف پیدا کرده بود. جهاد و سپاه یک طرف، حزب هم یک طرف این ماجرا بود. این فرد هم ازسوی حزب مسئولیت داشت هم خودش مسئول بود. با او مصاحبه کرده و می‌پرسند که شما بین حزب و مثلاً نمایندگی امام (ره) در نماز جمعه و.. چه چیزی را ترجیح می‌دهید، این فرد هم روی همان دعوایی که با بقیه داشت رسماً گفته بود حزب را ترجیح می‌دهم، در واقع اختلاف به شکلی بود که به راحتی حل و فصل نمی‌شد.

من به آن شهر رفتم و هم با جهاد هم با سپاه صحبت کردم، با این آقا هم صحبت کردم و در نهایت در گزارشی که به آقایان دادم گفتم که که مقصر همین مسئول حزب جمهوری است نه سپاه و جهاد. خبر از این جور موارد باز اتفاق افتاده بود و این اختلافات و دعوای پیش آمده بود، یک جمعی هم از ائمه جمعه که این مسائل را می‌دیدند، یک جلسه‌ای در سال ۶۶ در قزوین گذاشته و همین بحث‌ها را مطرح کرده بودند. آنجا به این نتیجه رسیده بودند که یک نامه‌ای به امام (ره) بنویسند و از ایشان بخواهند که برای حزب یک فکری کند، حزب دارد مایه اختلاف می‌شود.

امام گفتند فعالیت حزب جمهوری اسلامی را متوقف کنید

امام (ره) نگران شدند که حزب به جای اینکه برای انسجام کشور کار کند، مشکلاتی برای کشور درست کند و بالاتر از این، خود این دو نفر یعنی آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای هم بخاطر این حواشی گرفتار بعضی از مشکلات شوند. از این منظر که یک عده‌ای نسبت به این دوچهره به خاطر اینکه در رأس حزب هستند بدبین شوند و مسائل و مشکلاتی برایشان پیش بیاید، لذا امام (ره) به آقایان گفتند که شما این حزب را متوقف کنید.

بعد از این بود که آقایان خامنه‌ای و هاشمی نامه‌ای به امام (ره) نوشتند و پیشنهاد کردند که شما اجازه دهید حزب که چند سال کار خودش را کرده و خدماتی انجام داده است، فعلاً متوقف شود و منتظر ماندند که امام (ره) جواب دهند.

عصر یک روزی آقای خامنه‌ای که آن زمان رئیس‌جمهور بودند به من تلفن زدند و گفتند که شما منتظر جوابیه‌ای که امام (ره) به نامه ما دو نفر می‌دهند باشید، این را امشب بگیرید در روزنامه چاپ کنید. چون روی این تعبیر حساس بودند که در تیتیر گفته شود که «حزب متوقف شد» و گفته نشود که «حزب منحل شد» چون واقعاً بنا نبود که حزب منحل شود و منحل هم نشد.

من موضوع را دنبال کردم و مسیری که برای ما وجود داشت برای اینکه این نامه را از امام (ره) بگیریم سیداحمدآقا خمینی فرزند امام (ره) و آقای هاشمی بودند. من برای این کار آقای هاشمی را انتخاب کردم و به ایشان تلفن کردم چون منزلشان کنار منزل امام (ره) بود و گفتم این نامه را که شما خدمت امام (ره) نوشتید، حالا جوابش را برای ما بگیرید تا امشب در روزنامه چاپ کنیم. ایشان هم گفتند باشد، منتظر باش من به شما خبر می‌دهم. بعد دیدم دیر شد و صفحات روزنامه درحال بسته شدن است، دوباره به ایشان تلفن زدم گفتم آقا این نامه چه شد، ما منتظریم.

ایشان گفتند من صحبت کردم، امام (ره) دارند فیلم سلطان و شبان را از تلویزیون می‌بینند، شما صبر کنید این فیلم تمام شود بعد امام (ره) نامه را امضا کنند. ما هم تلویزیون را در روزنامه روشن کردیم، منتظر بودیم تا فیلم تمام شود. وقی فیلم تمام شد، چند دقیقه بعدش به آقای هاشمی زنگ زدم گفتم فیلم تمام شد، حالا وقتش است ما هم روزنامه را نگه داشته‌ایم. آقای هاشمی هم گفتند که من تماس گرفتم و امام (ره) نامه را امضا کردند، بیایید بگیرید. من خودم رفتم و کسی را نفرستادم چون هم کار فوریت داشت هم محرمانه بود، گفتیم کار را زودتر انجام دهیم و محرمانه بودنش هم حفظ شود.

رفتم جماران نامه را از آقای هاشمی گرفتم آوردم، روزنامه را هم تا دیروقت نگه داشتیم و این نامه را صفحه اول تیتیر کردیم، با همین تیتیر «فعالیت حزب جمهوری اسلامی متوقف شد»

آقای هاشمی تفکر حزبی داشتند اما...

بنابراین توقف فعالیت حزب جمهوری اسلامی که در سال ۶۶ اتفاق افتاد با این مقدمات بود. آقای هاشمی تفکر حزبی داشت و اصلاً خودش جزء موسسین حزب بود و آن زمان هم دنبال این نبود که حزب فعال نباشد ولی این مقدمات پیش آمد و دیگر چاره‌ای غیر از این نبود، این کار را انجام دادند برای اینکه عوارض منفی بعدی پیش نیاید.

بعدها در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی و بیشتر در دوران ریاست مجمع تشخیص، حتی همین سال‌های آخر عمر ایشان در دهه‌های ۸۰ و ۹۰، من چند بار با آقای هاشمی راجع به حزب صحبت کردم. گفتم حزب منحل نشده است، بنابراین بیایید دوباره فعالیت را از سر بگیریم. ایشان گفتند این را دیگر باید آقای خامنه‌ای تصمیم بگیرند و ایشان هم شاید موافق نباشند. بالاخره نشد.

گفتم خب بیایید یک حزب جدید تأسیس کنیم، شما نفر اولش باشید، ماها هم با شما همکاری و کمک کنیم. این را هم ایشان دیگر قبول نکردند و گفتند من دیگر درست نیست که بیایم و مسئول یک حزب باشم. من خوب است فراخوانی و فرا حزبی عمل کنم. حالا اگر شما یا هر کسی رفتید حزبی تأسیس کردید، من هم کمک می‌کنم اما دیگر رسماً عضو نمی‌شوم ولی بالاخره اتفاقی هم نیفتاد و همین‌طور ماند تا سال ۹۵ که ایشان از دنیا رفتند.

*آقای مهاجری پیش آمده که با خودتان فکر کنید که اگر حزب جمهوری باقی می‌ماند، شاید فضای سیاسی کشور یک مقدار حزب‌گراتر می‌شد؟ چیزهایی که الان تحت عنوان حزب داریم ساختار و عملکرد حزبی ندارند یا مثلاً انتخابات حزب‌محور نداریم. بیشتر یک نماد و ظاهری از حزب را در ایران می‌بینیم. فکر می‌کنید اگر حزب احیا می‌شد کمکی به این شرایط می‌کرد؟

اگر یک آدم قدرتمندی مثل آقای بهشتی بود چرا ولی با نبود آقای بهشتی نه! این «نه» را من برایتان توضیح می‌دهم. چون ساختار حکومت ما یک ساختاری است که حزب به معنای واقعی نمی‌تواند در آن فعالیت کند. حزب به معنای اسمی یا به معنای همین طوری یک شعاری و یک تشکل ظاهری چرا! ولی به معنای واقعی که تعریف واقعی حزب است با این ساختاری که ما داریم عملی نیست.

آقای هاشمی از همان اول نظرش به صندوق رأی این بود که صندوق رأی امانت است و مسئولین باید در حفظ این امانت تلاش کنند و بعد هم نکته خیلی مهم‌تر اینکه آن عاملی که باعث می‌شود که آقای هاشمی صندوق رأی را این جور نگاه کند، این است که ایشان مردم را صاحب مملکت می‌دانست و رأی مردم را همه‌کاره و تعیین‌کننده می‌دانست.

*آقای مهاجری! روند هاشمی‌زدایی را حتی در دوران حیات ایشان هم داشتیم و بعد از فوت ایشان این روند خیلی هم سرعت گرفت، مشخصاً در صدا و سیما یک دوره‌ای بایکوت ایشان را داشتیم. در این دو سال اخیر یک رویکرد تخریبی هم به این روند هاشمی‌زدایی اضافه شده، این رویکرد و این ترسی که یکسری جریان‌ها از پررنگ شدن اسم آیت‌الله هاشمی دارند و تلاش‌شان حذف آیت‌الله است را شما چطوری تفسیر می‌کنید؟ خصوصاً اینکه مشخصاً در مسئله جنگ خیلی تلاش دارند که نقش فرماندهی آیت‌الله هاشمی در دفاع مقدس را خیلی کمرنگ جلوه دهند؟

قبل از اینکه من به این سؤال جواب دهم، در مورد صداوسیما یک چیزی بگویم و آن اینکه صداوسیما اصلاً نباید در این طور مباحث به عنوان یک عامل مطرح شود برای اینکه از خودش اختیاری ندارد. صداوسیما فقط در یک دوره یک مدیرعامل داشت که مقتدر بود و در دوره‌های بعد دیگر این جور نبود. صداوسیما فقط در صورتی که یک مدیرعامل مقتدر داشته باشد می‌تواند طرف صحبت شما باشد که بگویید صداوسیما چرا این جور کرد؟ چرا آن جور کرد؟

وقتی مدیرعامل مقتدر نباشد یعنی یک آدم سربریز حرف شنویی که از خودش اختیاری ندارد و به قول ما طلبه‌ها فاعل بالااختیار نیست بلکه مفعول بالااجبار است. یعنی مجبور است هر چه به او می‌گویند، عمل کند.

بنابراین تکلیف‌مان روشن است. این مسئله فقط مربوط به آقای هاشمی هم نیست، کلاً این جور است. آن دوره اول که آقای محمد هاشمی مدیرعامل بود، یک اقتداری داشت بعدش دیگر بقیه روسای صداوسیما همین خصوصیتی را که گفتم داشتند و هیچ انتظاری از آنها نبوده و نیست.

جریانی کلاً آقای هاشمی را نمی‌خواهند و ایشان را سانسور می‌کند

من در این زمینه چون با اکثر اینها آشنایی داشتم، اطلاعات و خاطراتی دارم که الان جای گفتن آنها نیست ولی اجمالاً این است که خودشان نمی‌توانستند در کار تصمیم بگیرند. پس تکلیف صداوسیما هم که روشن است. باقی می‌ماند آن جریانی که کلاً آقای هاشمی را نمی‌خواهد و سانسور می‌کند. چرا؟

آدم های کوچک از آیت الله هاشمی می ترسند

علت کلی این موضوع آن است که آقای هاشمی آدم بزرگی بود و آدم‌های کوچک از آدم‌های بزرگ می‌ترسند. خیلی طبیعی هم هست. آدم‌های کوچک همیشه می‌خواهند کوچکتر از خودشان را داشته باشند و با آنها کار کنند، آدم‌های بزرگ را نمی‌خواهند.

حالا چرا؟ برای اینکه اگر آدم بزرگ، حرف‌هایش، کارهایش، افکارش، مطالبش مطرح شود، حالا از صدا و سیما پخش شود، در مطالب روزنامه‌ها بیاید یا به شکل‌های مختلف مطرح شود، به گوش مردم برسد و به چشم مردم بیاید، اولین سؤالی که به ذهن مردم می‌رسد این است که پس شما چه کاره‌اید؟ این آدم به این بزرگی را پس چرا نگذاشتید کار کند؟ ۲۰ سال چرا کنار بود؟ این همه مدت چرا او را سانسور کردید؟

اصلاً فلسفه این سانسور این است. آدم بزرگ را نمی‌خواهند مطرح کنند چون کوچک بودن خودشان نمایان می‌شود و برای مردم سؤال می‌شود و بعد مردم متوجه می‌شوند که اگر فلان جا، فلان مشکل و فلان بحران پیش آمد، به خاطر این بود که از این انسان بزرگ استفاده نکردید و از کوچک‌ها استفاده کردید.

وقتی آیت الله هاشمی بود، چه معنایی داشت احمدی نژاد رئیس جمهور شود؟

حالا مثلاً تا زمانی که آقای هاشمی رفسنجانی بود، اعلام آمادگی هم کرده بود که رئیس‌جمهور شود، چه معنایی داشت که احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور شود؟ شما این دوتا را کنار هم بگذارید و مقایسه کنید. اصلاً ما در مورد احمدی‌نژاد پیش‌داوری هم نمی‌کنیم که بگویند قبل از اینکه رئیس‌جمهور شود چطور درباره او قضاوت می‌کنید.

احمدی نژاد مملکت را شخم زد و از بین برد

حالا هشت سال رئیس‌جمهور بود، چه گلی به سر این مملکت زد؟ مملکت را شخم زد و از بین برد. آقای هاشمی هشت سال رئیس‌جمهور بود مملکت ویران شده در اثر جنگ را به یک جایی رساند و خیلی از مشکلات را حل کرد. من نمی‌خواهم بگویم آقای هاشمی ایراد و مشکلی نداشت و همه چی

درست بود. من خودم ده‌ها بار با آقای هاشمی بر سر بعضی مسائل کلنجار رفتم، حرف زدم و ایرادهایی گرفتم. حتی نامه‌هایی خطاب به ایشان نوشتم، تحلیل کردم که فلان کار شما و فلان مطلب درست نبود. بعضی از این چیزها را در مصاحبه‌ها و خاطراتم گفتم اما جمع بندی‌ام نسبت به آقای هاشمی این است که ایشان کجا و احمدی‌نژاد کجا؟!

شما چطور ترجیح می‌دهید که احمدی‌نژاد بشود رئیس‌جمهور و آقای هاشمی را کنار بگذارید؟ یا افراد دیگری که مطرح بودند و اجازه ندادند که بیايند رئیس‌جمهور شوند. این یعنی اینکه کوچکترهايمان هر چه کوچکتر بهتر! برای اینکه حرف شنو باشند. اتفاقاً بعضی از اینها حرف‌شنویی هم نکردند و خیلی هم شورش کردند و کارهایی کردند که الان خود آقایان حاضر نیستند اینها را بیاورند و مطرح کنند. هیچ وقت اینها را به تلویزیون نمی‌آوردند که با آنها مصاحبه کنند یا نظرشان را بگیرند.

آیت الله هاشمی چون بزرگ بود، سانسور شد و اجازه کار پیدا نکرد

بعضی از این افراد را در بعضی جاها سرشان را گرم کرده‌اند که در واقع نوعی حق‌السکوت است. چرا؟ برای اینکه حتی خود اینها هم نارضایتی‌شان را نشان دادند. بعضی کارها را کردند. بعضی اقدامات را کردند که نشان می‌داد که همین‌ها هم حتی با این روش‌ها نمی‌توانستند کار کنند و راضی نبودند. به نظرم همین بس است که بگوئیم آقای هاشمی چون بزرگ بود سانسور شد و اجازه کار پیدا نکرد و نگذاشتند مطرح شود و خدمت کند.

*آقای مهاجری! نگاه آیت‌الله هاشمی به صندوق رأی را می‌خواهیم از زبان شما بشنویم؟

آن کاری که آقای هاشمی در خطبه نماز جمعه اردیبهشت ۱۳۷۶ قبل از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ کردند، نگاه ایشان را به صندوق رأی نشان می‌دهد. در دولت خود ایشان، ایشان هنوز رئیس‌جمهور بودند و عده‌ای کاندیدا برای ریاست جمهوری، کاندیدا بودند و قرار بود دوم خرداد انتخابات برگزار شود ولی ایشان شنیده بودند یا لاقلاً شایع شده بود که یک عده‌ای دنبال این هستند که یک جاهایی تقلب کنند و چون به دولت ایشان هم مربوط می‌شد احساس مسئولیت می‌کردند و البته نگاه ایشان اصلاً به انتخابات و صندوق رأی هم این بود.

در آن خطبه هشدار دادند و همه را از این کار برحذر داشتند و به مردم هم هشدار دادند که مواظب باشید و حواس‌تان باشد و همین خطبه خیلی مؤثر بود که آن انتخابات، تقریباً انتخابات سالمی برگزار شود، همان انتخاباتی بود که آقای خاتمی رئیس‌جمهور شد. معروف شد به دوم خرداد و افرادش هم که به دوم خردادی معروف شدند.

حالا من نمی‌خواهم بگویم که خوب شد که آقای خاتمی رئیس‌جمهور شد یا خوب عمل کرد یا نکرد، من در این مورد الان نمی‌خواهم مطلبی بگویم و قضایای داشته باشم ولی می‌خواهم بگویم که آقای هاشمی چه نقشی در این ماجرا داشت و آن حرف در خطبه‌های نماز جمعه که راجع به انتخابات گفت و اینکه انتخابات باید سالم باشد نگاه آقای هاشمی را به صندوق رأی نشان می‌دهد. بعدها هم ایشان همین مسائل را دنبال کردند. در دوران بعد از ریاست جمهوری‌شان وقتی که رئیس مجمع بودند.

آقای هاشمی، صندوق رأی را امانت می‌دانست

خاطره‌ای را از اوایل انقلاب و سال‌های اول، که سرپرستی وزارت کشور برعهده آقای هاشمی بود روایت کنم که تاحالا افشا نشده است. آن زمان، یک انتخاباتی برگزار شده بود و یک فردی که از مدیران باقی مانده از دوران قبل از انقلاب وزارت کشور بود، به آقای هاشمی گفته بود شما چه کسانی را می‌خواهید انتخاب شوند؟ ما برایتان اقدام کنیم و انجام دهیم.

ایشان پرسیده بود چطور؟ یعنی چه؟ انتخابات که این حرف‌ها را ندارد، خب مردم می‌آیند رأی می‌دهند. گفته بود نه! اینها دست خودمان است. ما می‌توانیم یک جاهایی را این جوری کنیم، یک جاهایی را آن جوری کنیم. هر جا می‌خواهیم یکی بیايد یکی نیاید. آقای هاشمی به او توپیده بود که انقلاب نکردیم برای این جور کارها! انقلاب کردیم که انتخابات درست انجام شود.

این نشان می‌دهد که آقای هاشمی از همان اول نظرش به صندوق رأی این بود که صندوق رأی امانت است و مسئولین باید در حفظ این امانت تلاش کنند و بعد هم نکته خیلی مهم‌تر اینکه آن عاملی که باعث می‌شود که آقای هاشمی صندوق رأی را این جوری نگاه کند، این است که ایشان مردم را صاحب مملکت می‌دانست و رأی مردم را همه‌کاره و تعیین‌کننده می‌دانست. یعنی این جور نبود که مثل بعضی‌ها بگويد رأی مردم تزئینی است حالا برای اینکه دشمن یک چیزی نگويد، مردم هم باشند اما نظر، نظر دیگری است و مردم کارهای نیستند. این تفکر را اصلاً آقای هاشمی قبول نداشت و بارها هم درباره این صحبت کرده و این نگاه را رد کرده بود.

بنابراین پایه اصلی این تفکر آقای هاشمی این است که مردم را اصل می‌دانست و اصلاً انقلاب هم که شد و ایشان یکی از پایه‌های اصلی انقلاب بود و آن همه برای این انقلاب زجر کشید، برای همین بود که مردم همه‌کاره باشند و حرف مردم به کرسی بنشینند نه اینکه یک عده بیايند حاکم شوند و مردم هیچ‌کاره باشند. این تفکر، تفکر درستی است، تفکر قانون اساسی ماست، تفکری است که امام (ره) هم مرتب روی آن تکیه می‌کردند و آقای بهشتی مرتب روی این صحبت می‌کردند. البته آن تفکر دچار غربت شده است.

*اشاره کردید که جمهوريت و انتخابات در نگاه آیت‌الله هاشمی یک کلیدواژه خیلی پررنگ بود، ما این نگاه را شاید در برخی از آقایان مثل آقای مصباح نسبت به مسئله جمهوريت کمتر می‌دیدیم. نکته این است که در سال‌های اخیر مخصوصاً در دولت فعلی این نگاه آیت‌الله مصباح پررنگ‌تر شده و جمهوريت در این دولت در حال کمرنگ شدن است، این خط اختلافی که بین نگاه آیت‌الله هاشمی و نگاه آقای مصباح نسبت به مسئله جمهوريت وجود داشت و اینکه این کمرنگ شدن جمهوريت دارد به بخشی از بدنه نظام تزریق می‌شود را شما چطور تحلیل و تفسیر می‌کنید؟

هم برای آقای مصباح و هم برای آقای هاشمی که هر دو دست‌شان از این دنیا کوتاه است طلب مغفرت می‌کنیم. در مورد آقای هاشمی من از نظر علمیت، از نظر مدیریت و از نظر بعضی ویژگی‌های دیگر گفتم، در مورد آقای مصباح هم بگویم که انصافاً از نظر علمی آدم مهمی بود، جامعیت علمی خوبی داشت، من با ایشان آشنایی نزدیکی داشتم، با ایشان کار کرده بودم، بنابراین این نکات را هم بگویم و جزو حقوق افراد است..

نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که مسئله جمهوریت و نگاه به آرای مردم را منحصر به آقای مصباح ندانید. آقای مصباح یکی از افرادی است که ممکن است در این زمینه یک تفکری داشته باشد که با تفکر آقای هاشمی زاویه داشته باشد، یک جریانی در کشور وجود دارد که آن جریان یک چنین تفکری را مطرح و دنبال می‌کند و حتی می‌خواهد حاکم کند و شاید در یک قسمت‌هایی هم حاکم کرده باشد.

جریانی در کشور، رأی مردم را تزئینی می‌داند

تفاوت واقعاً این است که بعضی‌ها یعنی همان جریانی که می‌گویم، رأی مردم را تزئینی می‌دانند و برای رأی اصالت قائل نیستند. در بعضی جاها هم بعضی از این افراد گفتند که حالا اگر هم در قانون اساسی صحبت این هست که رأی‌گیری شود و مردم پای صندوق رأی بیایند برای این نیست که واقعاً مردم نقش داشته باشند، برای این است که دهان غربی‌ها و دیگران را ببندیم.

خب این حرف بی‌ربطی است. واقعیتش این نیست. واقعیتش این است که مردم نقش دارند، هم با تفکر اسلامی هم از منظر قانون اساسی، آنهایی که این قانون را تدوین کردند در واقع خبرگانی بودند که اکثریت قریب به اتفاق‌شان صاحب‌نظران فقهی و دینی بودند و بعضی‌هایشان جزو مراجع بودند، الان هم بعضی‌هایشان هستند و جزو مراجع هستند که در همان مجلس خبرگان قانون اساسی حضور داشتند. آنها کسانی نبودند که بیايند یک موضوع و اصل تزئینی در قانون بنویسند ولی واقعیت یک چیز دیگری باشد.

نه! هم از نظر دینی و اسلامی، هم از نظر اجتماعی اعتقاد داشتند که مردم نقش و سهم دارند و باید نقش خود را ایفا کنند و تصمیم‌گیرنده اصلی مردم هستند. این تفکر، تفکر آقای هاشمی هم بود. این یک طرف ماجراست. آن طرف ماجرا هم که می‌گویند رأی تزئینی است، به این خاطر است که این جریان یک نگاهی در مسائل فقهی مربوط به ولایت فقیه دارد که آن نگاه، نگاه درستی نیست. در مسئله ولایت فقیه از نظر فقهی یک نگاه شاذ و کم‌طرفدار یا بی‌طرفداری وجود دارد که انتخاب و انتصاب ولایت فقیه را کشف می‌داند. این تعبیر کشف، تعبیر مهمی است که آنها به کار می‌برند.

براساس قانون یک عده‌ای در مجلس خبرگان هستند که می‌نشینند بررسی می‌کنند که چند نفر واجد شرایط رهبری بر طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی هستند، آن افراد را مطرح می‌کنند، از میان آنها آن کسی که بیشترین ویژگی را داشته باشد انتخاب و به عنوان رهبر انتخاب و اعلام می‌کنند و او رهبر می‌شود. اما این نگاه معتقد است که اینها رهبر را انتخاب نمی‌کنند، اینها آن کسی را که خدا در نظر دارد، کشف می‌کنند و می‌گویند مردم! خدا این را می‌خواست. و او را به مردم معرفی می‌کنند.

خب این حرف، خیلی بی‌ربط است، بسیار بی‌پایه است، در هیچ یک از میانی دینی ما یک چنین چیزی نداریم و خیلی بی‌معنی است. قانون اساسی ما این را قبول ندارد. قانون اساسی رسماً گفته انتخاب بین چند نفر که واجد شرایط هستند، یکی برای این کار انتخاب می‌شود. یکی از موارد نقض این نگاه که در قانون اساسی هم آمده، و عقل و شرع هم آن را قبول دارند این است که یک نظارتی باید خود مجلس خبرگان رهبری بر ولی فقیه کند و طبق قانون اساسی اگر رهبری فاقد صلاحیت شد، در آنجا او را عزل کنند و کس دیگری را که واجد صلاحیت است به جای او بگذارد.

خب اگر کشف است، این معنی‌اش این است که خدا نمی‌دانسته این آقا بعد از یک مدتی از عدالت می‌افتد یا بعضی از شرایط را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند رهبر باشد؟ با این حال سر مردم را کلاه گذاشته و یکی را به اینها گفته که رهبر این است، بیايید این را کشف کنید و به مردم خبر بدهید؟ این نگاه و این حرف خیلی عجیب و غریب است و اصلاً عقل نمی‌تواند این را بپذیرد.

مبنای آن نگاه این است که چون خدا تعیین کرده و ما کشف کردیم، پس مردم دیگر این وسط کاره‌ای نیستند. یا می‌گویند مردم هم به یک کسی به عنوان رئیس‌جمهور رأی بدهند، تازه رهبری اگر تنفیذ نکند، فایده ندارد. درحالی‌که این اصل قانونی معنایش این نیست که فایده ندارد.

از آیت الله مصباح صوت و فیلم داریم که می‌گوید مردم چه کاره اند؟!

اینکه در قانون اساسی آمده که رهبری باید رئیس‌جمهور منتخب را تنفیذ کند، معنی‌اش این است که ایشان هم تأیید کند تا یک مقداری بر قوت رئیس‌جمهور افزوده شود. اگر در این فاصله بین انتخابات و تنفیذ یک اتفاقی افتاد که یک جای انتخابات مشکلی داشت یا یک فردی انتخاب شده ولی انتخاب درست نبوده و فرد مشکلی دارد و اصلح نیست، آنجا به موجب این اصل از این کار خودداری کند ولی اگر هیچ مشکلی نبوده، انتخاب درست بوده و آن فرد هم درست و صالح بوده، اگر تنفیذ نکند باید بگویند چرا تنفیذ نکرده؟ وظیفه‌اش این است که تنفیذ کند.

لذا این دو تفکر، یکی تفکر آقای هاشمی و یکی هم تفکر این جریان که گفتم، خیلی در مقابل هم قرار دارند. یکی از شاگردان آقای مصباح در یک فصل‌نامه یا نشریه‌ای مقاله‌ای نوشته و سعی کرده بود به این نکته تکیه کند که ایشان خیلی به آرای مردم اهمیت می‌داد. من حساس شدم، مقاله طولانی هم بود و آن را خواندم ولی هر چه خواندم دیدم نه، چیزی نیست که این مطلب را ثابت کند و از خود ایشان هم به صورت فیلم و صدا داریم که همین مطلب را می‌گوید که مردم چه کاره‌اند؟! حتی با این تعبیر داریم. ولی این درست نیست. حالا مراتب علمی افراد و احترام آنها محفوظ است. خداوند إن شاء الله رحمت‌شان کند اما این تفکر ایشان را قبول نداشتیم و قبول نداریم.

*نفوذ این جریانی که از آن اسم بردید، در دولت فعلی، مخصوصاً که الان ما نزدیک به انتخابات هستیم را چقدر محسوس و البته خطرناک می‌دانید؟

همین اندازه که راه را برای انتخاب افراد مختلف با سلیقه‌های مختلف می‌بندند، این یعنی همین دیگر.

آقای هاشمی آدم بزرگی بود و آدم‌های کوچک از آدم‌های بزرگ می‌ترسند. خیلی طبیعی هم هست. آدم‌های کوچک همیشه می‌خواهند کوچکتر از خودشان را داشته باشند و با آنها کار کنند، آدم‌های بزرگ را نمی‌خواهند. آقای هاشمی چون بزرگ بود سانسور شد و اجازه کار پیدا نکرد و نگذاشتند مطرح شود و خدمت کند.

مجلس جای تبادل آرا است. باید در مجلس، تضارب آرا باشد. مجلس قوی، مجلسی است که در آن از افکار، سلیق، جریان‌ها و احزاب مختلف حضور داشته باشند، فعال باشند و نظر بدهند. این چنین مجلسی چند نکته مثبت و خوب دارد؛ اول اینکه برآیند عملکرد مجلس یک برآیند پخته‌ای خواهد بود و آن چیزی که تصویب می‌شود، قانون جامع و کاملی خواهد بود و مملکت را دچار مشکل نمی‌کند.

یکی دیگر از خوبی‌هایش هم این است که اگر یک عده‌ای بخواهند یک چیزی را از مردم پنهان کنند و یواشکی یک کاری انجام دهند، در مقابل کسانی هستند که جلوی‌شان را نگه دارند و نگذارند. امثال این جور نکات در مجلسی که تضارب آرا و سلیق مختلف در آن باشد، هست ولی بعضی از این آقایان یا همین جریانی که حرفش را می‌زنیم دنبال این هستند که همه از خودمان باشند و یک فکر باشد.

این را در کل کشور هم راه انداخته‌اند و فقط مجلس نیست. یعنی اینکه می‌گویند حکومت یک‌دست خیلی حرف غلطی است. برای اینکه اصلاً روح قانون اساسی، روح تفرق قدرت است. تفرق قدرت یعنی همان چیزی که سه تا قوه را از هم جدا می‌کند. چرا سه قوه (قوه مجریه، قوه مقننه و قوه قضاییه) از هم مستقل هستند و هیچ کدام حق ندارد در آن یکی دخالت کند؟ برای اینکه هر کسی بتواند کار خودش را درست انجام دهد. مجلس باید بر کار اجرایی نظارت کند. اگر اینها یکی و دست به یکی باشند، نظارت نمی‌کند. خیلی جاها کوتاه می‌آید و رودربایستی می‌کند. که می‌بینیم این اتفاق در همین دوره افتاد. خود نماینده‌های فعلی که از خودشان هم هستند، بعضی‌هایشان این حرف‌ها را می‌زنند، می‌گویند خیلی جاها کوتاه آمدیم و هیچی نگفتم، به این دلیل!

جناح‌ها با یکدیگر بر سر تخلف و کار خلاف، رقابت می‌کنند

البته این موضوع تنها به این مجلس محدود نمی‌شود. در مجلس قبلی هم من نمونه‌ای از این نوع نگاه را دیده‌ام و خاطراتی دارم. یکی از نماینده‌ها مجلس قبل اینجا آمده بود، من مطلبی را در مورد تصمیم مجلس که قرار بوده بگیرد، با او مطرح کردم گفتم آقا! حواس‌تان باشد! این کار را نکنید! گفت نه! بنا به مصلحت عیب ندارد این کار را کنیم. گفتم این کار خلاف است. گفت خب بعضی وقت‌ها مصلحت است.

گفتم مملکت را قربانی مصلحت‌سنجی‌های شخصی و جناحی خودتان می‌کنید. او اصلاح‌طلب بود، اینها هم که اصولگرا هستند، یعنی این بحث فقط بحث اصولگرایان نیست. برخی اصلاح‌طلبان هم همین‌طور هستند. ما الان واقعاً گرفتار این مخصصه هستیم که جناح‌ها با یکدیگر سر تخلف و کارهای خلاف رقابت دارند و مملکت الان گرفتار این رقابت‌های ناسالم است.

یک دست بودن هم واقعاً غلط است. اینکه قوه مجریه نباید با قوه قضاییه قوم و خویش باشد. قوه قضاییه نباید با قوه مقننه قوم و خویش باشد. قوم و خویش نبودن هم به معنای دشمن بودن نیست. دوست هستند اما دوستان با صداقت با صفای عادل که هر وقت، وقتش شد، وظیفه قانونی خودشان را با عدالت انجام می‌دهند. مچ‌گیری لازم را می‌کنند و جلوی تخلف را می‌گیرند. وقتی یک دست شدند دیگر اینجوری نیست و از این خبرها نیست. این تفکر یک‌دست شدن هم باز همان است. آن جریان دارد این کارها را انجام می‌دهد و پیش می‌برد، الان هم دنبال این هستند که یک‌دستی نه تنها از بین نرود بلکه تقویت شود و این برای مملکت خطرناک است.

*آقای مهاجری! در حکومت یک‌دست برخوردهای حذفی هم شدت می‌گیرد، مشخصاً می‌خواهم درباره برخوردی که با روزنامه جمهوری اسلامی شده از شما سؤال بپرسم. اخیراً خبر قطع آگهی‌های روزنامه ازسوی وزارت ارشاد دولت آقای رئیسی مطرح شد، در واقع این برخورد با روزنامه‌ای شده است که مدیرمستولش منتخب رهبری است، پیام این نوع رفتارها از نگاه شما چیست؟

چند نکته در این مسأله مطرح است. یک نکته این است که اصلاً وظیفه وزارت ارشاد این است که آگهی‌ها را توزیع کند و حق ندارد هیچ منتهی بر هیچ روزنامه‌ای داشته باشد.

نکته دوم اینکه وقتی آگهی را توزیع می‌کند و روزنامه‌ها چاپ می‌کنند، یک چیزی به روزنامه نمی‌دهد، یک کاری از روزنامه می‌خواهد، روزنامه انجام می‌دهد، در مقابل انجام آن کار هزینه‌اش را می‌گیرد، چون ما کاغذ، مرکب، چاپخانه و نیرو می‌گذاریم برای اینکه این روزنامه چاپ و منتشر شود، یک قسمت هم آگهی‌هاست که چاپ کردن آگهی خرج دارد، این هزینه‌اش است، منتهی ندارد. کمک به ما نمی‌کند، پول به ما نمی‌دهد.

روزنامه جمهوری اسلامی را بی سروصدا و خاموش تحریم اقتصادی کردند

نکته سوم این است که ما داریم هزینه می‌کنیم برای دولت و کمک می‌کنیم. هر روز که ما خبرهای آقای رئیس‌جمهور و آقای وزیر و... را چاپ می‌کنیم، بابت این خبرها که پول نمی‌گیریم. اگر ما تعرفه آگهی‌ها را برای این خبرها بگیریم، باید ۲۰ برابر آن آگهی‌هایی که چاپ می‌کنیم از اینها پول بگیریم که برایشان خبر چاپ کرده‌ایم بنابراین منتهی ندارد. ما کار می‌کنیم هزینه‌اش را می‌گیریم.

نکته چهارم این است که روزنامه جمهوری اسلامی اصلاً تخلف قانونی نداشت. اگر تخلف قانونی بود باید دادگاه رسیدگی می‌کرد، یا باید دادگاه رسیدگی

می‌کرد یا باید یک بلایی سر روزنامه می‌آوردند و جلوی انتشارش را می‌گرفتند. اصلاً اینها نبود. چون تخلف قانونی ندارد، اینها آمدند ما را بی‌سر و صدا و خاموش تحریم اقتصادی کردند. که البته من آن نامه را هم که نوشتم نمی‌خواستم منتشر شود. نامه را به همکاران در شهرستان‌ها نوشتم و سفارش هم کردم که محرمانه باشد.

آقای هاشمی آدم بزرگی بود و آدم‌های کوچک از آدم‌های بزرگ می‌ترسند. خیلی طبیعی هم هست. آدم‌های کوچک همیشه می‌خواهند کوچکتر از خودشان را داشته باشند و با آنها کار کنند، آدم‌های بزرگ را نمی‌خواهند. آقای هاشمی چون بزرگ بود سانسور شد و اجازه کار پیدا نکرد و نگذاشتند مطرح شود و خدمت کند.

گفتم شما تلاش کنید آگهی بگیرید برای اینکه جبران کنیم و اهمیتی به این قضیه ندهیم. اصلاً با بی‌اعتنایی می‌خواستیم از آن قضیه عبور کنیم ولی یک شیر پاک خورده‌ای (خنده) نمی‌دانیم حالا چه کسی، این نامه را در فضای مجازی منتشر کرد و برای وزارت ارشاد هم بد شد و آبروریزی شد که این دولت روزنامه جمهوری اسلامی را تحریم کرده، به خاطر اینکه این روزنامه طبق تعبیری که خودشان کردند، سیاه‌نمایی می‌کند.

حالا این تعبیر را من از یک فردی فراتر از وزارت ارشاد که شاید لازم باشد بعداً اسمش را بیاورم اما الان در این مصاحبه اسمش را نمی‌آورم، گفته است، شاید بعداً اسمش را بیاورم برای اینکه مردم بفهمند که چه کسانی پشت ماجراها هستند و با چه قیافه‌ها و ژست‌هایی هم هستند. جوری ظاهرشان را نشان می‌دهند که انگار اصلاً اهل این چیزها نیستند، خیلی هم آدم‌های خوب و مظلومی هستند ولی این جور کارها را انجام می‌دهند.

به روزنامه جمهوری اسلامی گفتند شما سیاه‌نمایی کردید، امید را از مردم گرفتید و دروغ به مردم گفتید. درحالی‌که اگر یک مورد دروغ داشته باشند می‌توانند شکایت کنند و به جرم کذب بودن می‌توانند به صورت قانونی با ما برخورد کنند. دروغ نگفتیم، ما از قول نمایندگان مجلس، از قول وزرا، از قول معاونین وزرا گزارش‌هایی را چاپ کردیم که اینها خوششان نمی‌آید و می‌گویند سیاه‌نمایی.

این برخورد هم یعنی چه؟ یعنی شما از اینها عبور کنید، اینها را چاپ نکنید. هر وقت ما آمار می‌دهیم آمارهای ما را چاپ کنید. هر وقت ما می‌رویم یک جایی یک ربانی می‌بریم آن را چاپ کنید. اتفاقاً این کارها را هم ما می‌کنیم. هم خبرهای آنها را چاپ می‌کنیم. هم افتتاح‌ها را چاپ می‌کنیم. خیلی وقت‌ها عکس‌های روزنامه جمهوری اسلامی عکس‌های همین کارهایی است که اینها انجام می‌دهند ولی در کنارش این گزارش‌های انتقادی هم وجود دارد، چون واقعیت‌هاست و در جامعه وجود دارد.

می‌گویند خبر گرانی را چاپ نکنید! گرانی سیاه‌نمایی است و امید مردم را از بین می‌برد! خب آقا! هر روز مردم احساس می‌کنند قیمت‌ها بالاتر رفته، اول سال قیمت هر چه بود الان شده ۲ یا ۳ برابر. همین امروز یک خبر از قول مسئولین هست نه از قول ما که می‌گوید مردم فقط ۳۰ درصد گوشت مصرفی قبلی خودشان را درحال حاضر می‌توانند مصرف کنند. در سال نفری ۷ کیلو گوشت بیشتر نمی‌توانند بخرند. این یعنی اینکه وضع خراب است. گرانی و تورم بالا رفته است، مردم دچار مشکل شده‌اند.

انتقاد می‌کنیم اما بی‌انصافی نمی‌کنیم، دروغ هم نمی‌گوییم

می‌گویند اینها را چاپ نکنید! اینها سیاه‌نمایی است! اینها امید را از بین می‌برد! امیدآفرینی کنید! چه کار کنیم؟ امیدآفرینی کنیم یعنی دروغ بگوییم دیگر! یعنی بگوییم خیر آقا! همه چیز خوب است و مشکلی وجود ندارد!

به ما می‌گویند دروغ اما خودشان دروغ می‌گویند، آمارهای خودشان را مرکز آمار خودشان تکذیب می‌کند! خب شما که دروغ می‌گویید، شما که توقع نابجا دارید، و وقتی از قول مسئولین خودتان ما یک مطالبی را چاپ می‌کنیم، شما اسم آنها را می‌گذارید سیاه‌نمایی. بنابراین مشکل، مشکل خودشان است.

نکته دیگر اینکه تصورشان از اینکه این کار را می‌کنند این است که فکر می‌کنند روزنامه جمهوری اسلامی با تحریم اقتصادی عقب‌نشینی می‌کند و از این به بعد می‌گوید بله قربان! تسلیم! هر چه شما بفرمایید! شما درست می‌گویید ما دروغ گفتیم شما راست می‌گویید! شما خدمت می‌کنید، اصلاً گرانی وجود ندارد، چه کسی می‌گوید گرانی است؟ غلط می‌کنند! خیر! شما خیلی خوب هستید!

نه! من همین جا الان عرض می‌کنم و آنها هم بشنوند و بدانند، مردم هم بدانند که ما طرف مردم را می‌گیریم و حرف مردم را می‌زنیم و زبان مردم هستیم. ما واقعیت‌ها را می‌گوییم، ما انتقادمان را ادامه می‌دهیم، بی‌انصافی هم نمی‌کنیم و دروغ هم نمی‌گوییم ولی واقعیت‌ها را مطرح می‌کنیم، با این چیزها هم جا نمی‌زنیم.

حداکثر کاری که می‌توانند بکنند این است که روزنامه را ببندند، خب ببندید! ولی آبروی خودتان می‌رود. شما نمی‌توانید واقعیت‌ها را تحمل کنید. همه می‌دانند روزنامه جمهوری اسلامی روزنامه‌ای است که بیشترین حمایت را از این نظام کرده و یک روزنامه اسلامی و دینی و مردمی است. این روزنامه الان در میان مردم خیلی جا دارد. آن وقت شما با این روزنامه وقتی این طوری برخورد می‌کنید یعنی اینکه مردمی نیستید، دروغ است که می‌گویید دولت مردمی هستید. یعنی اینکه شما واقعیت‌ها و انصاف را نمی‌خواهید. یعنی می‌خواهید همه تسلیم شما باشند.

نکته مهم تر، اینکه با همه شعارهایی که می‌دهند و می‌گویند که ما داریم آزاد برخورد می‌کنیم، با روزنامه‌ها کاری نداریم و شکایت و برخورد نمی‌کنیم، در طول ۴۴، ۴۵ سال بعد از پیروزی انقلاب تا امروز در نظام جمهوری اسلامی اولین دولتی که روزنامه جمهوری اسلامی را تحریم اقتصادی کرده، همین دولت سیزدهم است. همین دولتی است که می‌گوید ما مردمی هستیم، همین دولتی است که می‌گوید ما انقلابی هستیم. همین دولتی است که می‌گوید ما اصلاً کاری به روزنامه‌ها نداریم، انتقاد کنید ولی خب این جور باشید!

*آقای مهاجری! به نظر می‌رسد که خود شما را بیشتر تحمل نمی‌کنند؟

مگر من چه مشکلی دارم؟ (خنده)

*جایگاه منتقد بودن شما را؟

چرا؟

*شاید همان ترسی که طیف تندرو از منتقدان دارند؟

من نمی‌دانم من مشکل آنها هستم یا روزنامه؟ ولی به هر حال الان یک عده‌ای در روزنامه دارند ضربه‌اش را تحمل می‌کنند. البته گفتم تحمل این ضربه باعث نمی‌شود ما عقب‌نشینی کنیم. ما کار خودمان را می‌کنیم و جلو می‌رویم. خیلی‌ها این روزها به ما پیشنهاد کردند که شما یک حساب به ما اعلام کنید ما پول می‌ریزیم جبران می‌کنیم. ما فعلاً این کار را نکرده‌ایم، حالا اگر لازم باشد این کار را هم می‌کنیم که این هم یک آبروریزی بعدی برای اینها می‌شود که مردم به اینها می‌گویند که شما که این کار را می‌کنید، ما در مقابل شما از روزنامه حمایت می‌کنیم.

حتی یکی از وزرای همین دولت به من پیغام داد، وزرای همین دولت! پیغام داد به من که ما آماده‌ایم آگهی‌های خودمان، را دو برابر کرده و به روزنامه جمهوری اسلامی بدهیم برای اینکه توی دهان اینها بزنیم. وزیر همین دولت! اینها را شما منتشر کنید تا اینها بفهمند که چه خبر است و در مجموعه خودشان دارد چه می‌گذرد! این‌ها واقعیت‌هایی هستند که متأسفانه وجود دارند.

من نمی‌خواهم این واقعیت‌ها وجود داشته باشند، من دلم می‌خواهد خوب باشند، دلم می‌خواهد منصف باشند، دلم می‌خواهد آزاد فکر کنند، دلم می‌خواهد اجازه دهند همه بتوانند دقیق کار خودشان را انجام دهند ولی خب نمی‌توانند.